

علل نابرابری در جوامع توسعه یافته و کم تر توسعه یافته

ناصر جهانیان

چکیده

آرمان برابری، مانند آزادی، از قدیم ترین آرمان های بشری است که پیامبران، آزادگان، روشنفکران و همه مردم محروم و زجر کشیده، در طول قرون بر آن تأکید داشته اند. ساختار اجتماعی جوامع، اعم از توسعه یافته و کم تر توسعه یافته، به گونه ای است که نابرابری می آفریند؛ بنابراین، هدف دولت ها باید کوشش برای برابری باشد؛ اما واقعیت های موجود نشان می دهند که اوضاع نابرابری در کشورهای کم تر توسعه یافته نابسامان تر است. فقر، تبعیض، فساد مالی و نابرابری های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در بیش تر کشورهای کم تر توسعه یافته، امید به زندگی آبرومندان را برای عموم مردم به ویژه قشر تحصیل کرده کاهش داده و پدیده فرار مغزها و مهاجرت به کشورهای پیشرفته را سبب شده است.

پرسش اصلی این مقاله آن است که چرا کشورهای توسعه یافته در قیاس با کشورهای کم تر توسعه یافته، توزیع درآمد بهتری دارند. چه تفاوت یا تفاوت هایی بین این دو گروه از کشورها وجود دارد که سبب بدتر شدن توزیع در کشورهای کم تر توسعه یافته می شود؟ پاسخ اجمالی به پرسش پیشین این است که کشورهای توسعه یافته، از لحاظ ساختار قشر بندی با کشورهای کم تر توسعه یافته تفاوت دارند و این تفاوت، از مسائل ذیل سرچشمه می گیرد:

۱. میزان رشد اقتصادی با سطح درآمد؛
۲. میزان صنعتی شدن؛
۳. میزان تحرک اجتماعی؛
۴. میزان مشارکت.

آرمان برابری، مانند آزادی، از قدیم‌ترین آرمان‌های بشری است که، پیامبران، آزادگان، روشنفکران و همه مردم محروم و زجرکشیده، در طول قرون بر آن تأکید داشته‌اند. مفهوم برابری، همراه با رنسانس و انقلاب صنعتی و انقلاب‌های سرمایه‌داری در انگلیس، ایالات متحده آمریکا، و فرانسه، بار دیگر با تعبیری تازه‌تر مطرح شد. ولتر فیلسوف فرانسوی می‌گوید:

از آن‌جا که طبیعت جامعه به گونه‌ای است که نابرابری می‌آفریند، هدف حکومت باید کوشش برای برابری باشد.^۱

ولتر، برابری همه انسان‌ها را آرزو داشت؛ اما می‌دانست که دستیابی به این هدف دشوار است؛ چراکه همه ما در جامعه زندگی می‌کنیم و جوامع، لزوماً نابرابری می‌آفرینند؛ به‌طور مثال، ایالات متحده آمریکا غنی‌ترین کشور جهان است که تعهد به آرمان‌های برابری، آزادی و دموکراسی، یعنی فرصت‌های برابر برای همه را ادعا می‌کند؛ ولی نابرابری‌های بسیاری در آن کشور باعث می‌شوند که در ادعای این جامعه برای رسیدن به آرمان برابری، تردیدهای جدی پدید آید. در سال ۱۹۹۳، یک پنجم از ثروتمندترین افراد آمریکا، ۴۴ درصد درآمدها را دریافت کردند؛ در صورتی که سه پنجم فقیرترین افراد، ۳۰ درصد کل درآمدها را به‌درست آوردند.^۲ سنجش کل ثروت بسیار بدتر است. در سال ۱۹۹۵، ۱۰ درصد جمعیت ثروتمندتر در ایالات متحده، صاحب ۶۸ درصد کل ثروت بود. در واقع یک درصد جمعیت ثروتمندتر، صاحب ۴۲ درصد کل ثروت در ۱۹۸۶ بود.^۴ طبق برآوردی بر پایه اطلاعات «فدرال رزرو» آمریکا در ۱۹۹۰، ارزش خالص ثروت یک درصد بالای جمعیت آمریکا، بیش‌تر از ارزش خالص ثروت ۹۰ درصد پایین جمعیت بود. جالب این‌که دارایی ده خانواده ثروتمند آمریکایی روی هم، نزدیک ۱۵۰ میلیارد دلار برابر کل ثروت یک میلیون خانواده متوسط است. نکته مهم‌تر آن‌که ۴۰ درصد پایین جمعیت بیش از آن‌چه درآمد به دست می‌آورند، بده‌کارند.^۵

بدین ترتیب، ساختار اجتماعی^۶ جوامع، تقریباً همیشه نظام نابرابری است و از آن‌جا که حکومت‌ها خود جزئی از این ساختار اجتماعی هستند، طبیعی است که نمی‌توانند به‌طور جدی با نابرابری مبارزه کنند، مگر این‌که دولتی انقلابی یا اصلاح‌طلب پدید آید؛ یعنی برابری مانند آزادی است؛ نه تنها خود به خود به دست نمی‌آید، بلکه فقط با مراقبت و هوشیاری و همبستگی امکان‌پذیر است.

اوضاع نابرابری در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته بسیار مشکل‌تر است. فقر، تبعیض، فساد

مالی و نابرابری‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در بیش‌تر کشورهای کم‌تر توسعه یافته، امید به زندگی آبرومندانانه را برای عموم مردم به ویژه قشر تحصیلکرده کاهش داده و پدیده فرار مغزها و مهاجرت به کشورهای پیشرفته را سبب شده است. گرچه در کشورهای توسعه یافته، با همه ثروت هنگفتشان هنوز هم ۱۰۰ میلیون فقیر وجود دارد.^۷ تعداد فقیران در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، حدود یک میلیارد و سیصد میلیون نفر است.^۸ توزیع درآمد در این کشورها در مقایسه با کشورهای توسعه یافته بسیار نابرابرتر است.^۹ جدول شماره ۱، توزیع مقایسه‌ای درآمد در برخی کشورهای کم‌تر توسعه یافته و توسعه یافته را نشان می‌دهد.

جدول ۱: توزیع درآمد در برخی کشورها

| درصد درآمد دریافتی | | | کشور |
|------------------------------|--------------------------------|-----------|--------------|
| ۴۰ درصد فقیرترین طبقات جامعه | ۲۰ درصد بالاترین (ثروتمندترین) | ضریب جینی | |
| کشورهای با درآمد کم | | | |
| ۱۰/۵ | ۵۸/۶ | ۰/۵۴ | سنگال |
| ۱۰/۱ | ۶۲ | ۰/۵۷ | کنیا |
| کشورهای با درآمد متوسط | | | |
| ۸/۲ | ۶۴/۲ | ۶۰ | برزیل |
| ۱۲/۹ | ۵۳/۷ | ۴۸ | مالزی |
| کشورهای با درآمد بالا | | | |
| ۱۹/۹ | ۳۹/۸ | ۳۲ | انگلستان |
| ۱۵/۳ | ۴۵/۲ | ۴۰ | ایالات متحده |

این جدول، نابرابری درآمد را به سه طریق، اندازه‌گیری می‌کند:

۱. سهم درآمد کل دریافت شده ۴۰ درصد فقیرترین؛

۲. سهم ۲۰ درصد بالاترین؛

۳. نسبت تمرکز جینی (ضریب جینی).

ارقام جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که فقیران جهان کم‌تر توسعه یافته در مقایسه با فقیران جهان توسعه یافته، وضعیت نامساعدتری دارند و تمرکز ثروت ثروتمندان کشورهای کم‌تر توسعه یافته در مقایسه با مرفه‌ان کشورهای توسعه یافته بیش‌تر است. ضریب جینی در کشورهای کم‌تر

توسعه یافته نیز از نابرابری بیش تر در برابر کشورهای توسعه یافته حکایت دارد و نتایج دو طریق دیگر اندازه گیری، نابرابری درآمد را تأیید می کند.

حال پرسش این است که چرا کشورهای توسعه یافته در قیاس با کشورهای کم تر توسعه یافته، توزیع درآمد بهتری دارند. چه تفاوت یا تفاوت هایی بین این دو گروه از کشورها وجود دارد که سبب بدتر شدن توزیع در کشورهای کم تر توسعه یافته می شود؟

پاسخ اجمالی به پرسش پیشین این است که کشورهای توسعه یافته، از لحاظ ساختار قشر بندی با کشورهای کم تر توسعه یافته تفاوت دارند و این تفاوت، از مسائل ذیل سرچشمه می گیرد:

۱. میزان رشد اقتصادی یا سطح درآمد؛

۲. میزان صنعتی شدن؛

۳. میزان تحرک اجتماعی؛

۴. میزان مشارکت.

این مقاله در پی گسترش پاسخ پیشین است؛ ولی پیش از آن باید به طور فشرده، نکته مهمی درباره تمایز نظام سرمایه داری و صنعت گرایی ارائه شود.

صنعت گرایی و سرمایه داری

می دانیم که نخستین تمدن صنعتی، در کشورهای سرمایه داری پدید آمده است. این تمدن، آثار مثبت و منفی بسیاری داشت که برخی از آنها عبارتند از:

آثار مثبت

۱. بهبود آشکار در وضعیت معاش، آسایش و مصرف شمار فراوانی از مردم، به گونه ای که اکنون در

مقایسه با گذشته، مردم از تغذیه، وسایل زندگی، پوشاک، وسایل آموزشی و کالاهای مادی بیش تری برخوردارند؛

۲. پیشرفت فن آوری، به گونه ای که میلیون ها نفر از انجام کارهای طاقت فرسای جسمی بی نیاز شده،

در وقت آنها صرفه جویی می شود و طبیعت در تسلط نسبی بشر قرار گرفته است؛

۳. افزایش قدرت انتخاب، به ویژه برای زنان و کودکان در گزینش شغل و نوع زندگی و پذیرش ارزش ها؛

۴. وابستگی متقابل و فزاینده جهانی، به گونه ای که جهان به منزله دهکده کوچکی شده که هر چه در

یک نقطه کوچک و دور افتاده اتفاق بیفتد، تمام دنیا از آن آگاه می‌شوند؛
 ۵. شکوفا شدن استعدادها و به کارگیری قوه ابتکار در زمینه علوم گوناگون از جمله در سازماندهی روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و تشکیل نهادهای مربوط و حاکمیت قانون همراه با مشارکت عمومی در صحنه‌های سیاسی؛
 ۶. ایجاد تحمل‌پذیری بسیار بالاتر از گذشته، تحمل انواع متفاوتی از مذاهب، قوانین، آداب و رسوم و عقاید.

اکنون مردم تمام جوامع می‌آموزند که باید اعضای جوامع دیگر را که با خودشان تفاوت دارند، بپذیرند. آنان نمی‌توانند به سادگی به دیگران برچسب انسان‌هایی پایین‌تر یا کم‌تر متمدن بزنند.

آثار منفی

۱. گسترش و افزایش شکاف‌های طبقاتی و فقر فزاینده اقشار پایین جامعه؛
۲. بت‌وارگی کالاها و شیئی شدن روابط انسانی که به از خود بیگانگی انسان انجامیده است؛
۳. دستگاه‌های دولتی، شرکت‌های بزرگ و احزاب توده‌ای، قفس‌های آهنینی شده‌اند که آرمان‌های آزادی و برابری انسان را محدود می‌کنند؛
۴. تنوع‌گرایی، لذت‌طلبی و نسبی‌گرایی اخلاقی موجب شیوع انواع بیماری چون ایدز، استعمال مواد مخدر، تحلیل روابط عاطفی و سست شدن بنیان خانواده در این گونه جوامع است؛
۵. عقلانیت ابزاری، در مقیاسی بزرگ به عدم عقلانیت انجامیده و ابزارها و فن‌آوری به جای افسانه‌ها بر انسان، تسلط یافته است (بندارهای بهشت تکنولوژیک)؛^{۱۰}
۶. افزایش هزینه‌های اجتماعی ناشی از فردگرایی ذره‌ای و انحصار طلب که موجب افزایش آلودگی محیط زیست، اسراف و تبذیر در مصرف و... شده است، و آثار مثبت رشد اقتصادی را در معرض خطر قرار داده است؛
۷. مهم‌تر از همه، این نکته است که تمدن غرب پرسش‌های محتوایی مربوط به مفهوم زندگی، فلسفه مرگ و زندگی، رنج و تجربه انسانی را غیرمهم تلقی می‌کند. در جوامع مدرن، افراد به دنبال کالاهای مادی در مسابقه‌ای دشوار برای کسب مشاغل یا موقعیت‌های اجتماعی بالاتر گرفتار می‌شوند؛ بنابراین، چنین جوامعی به‌طور عمده از نظام‌های عمیق‌تر معنوی تهی می‌شوند.^{۱۱}

با توجه به جنبه‌های مثبت و منفی تمدن غرب، «این سؤال اساسی مطرح می‌شود که آیا این جنبه‌ها لازمه ذاتی صنعتی شدن است یا لازمه نظام سرمایه‌داری، و یا آثار مثبت، لازمه صنعتی شدن، و جنبه‌های منفی لازمه سرمایه‌سالاری است. گیدنز بر این اعتقاد است که سرمایه‌داری و

صنعتگرایی را باید دو بعد یا دو «مجموعه نهادی» شاخص و دخیل در نهادهای مدرن به شمار آورد.^{۱۲} مفهوم این سخن آن است که صنعتگرایی می‌تواند با سرمایه‌داری و سوسیالیسم، جهان مدرنی بسازد. گیدنز پس از تبیین ویژگی‌های اصلی نظام تولید سرمایه‌داری، و صنعتگرایی، به بررسی چهار ویژگی سرمایه‌داری می‌پردازد:

۱. سرمایه‌داری، نظامی استوار بر رابطه میان مالکیت سرمایه و کار دستمزدی است و این رابطه، محور اصلی نظام طبقاتی را می‌سازد. فعالیت اقتصادی سرمایه‌دارانه، به تولید برای بازارهای رقابت‌آمیز و قیمت‌ها وابسته است. ماهیت چنین سامان اقتصادی رقابت‌آمیز و توسعه طلبانه ایجاد می‌کند که نوآوری تکنولوژیک همیشه و همه‌جا برقرار باشد.

۲. اقتصاد سرمایه‌داری از حوزه‌های دیگر اجتماعی، به ویژه نهادهای سیاسی، به نسبت متمایز یا «مجزاشده» است. با توجه به نرخ‌های بالای نوآوری در قلمرو اقتصادی، روابط اقتصادی بر نهادهای دیگر، نفوذ چشمگیری دارد.

۳. مجزای بودن سیاست و اقتصاد که ممکن است صورت‌های گوناگونی داشته باشد بر برتری دارایی خصوصی در وسایل تولید مبتنی است. (در این جا دارایی خصوصی، لزوماً به کارآفرینی فردی اطلاق نمی‌شود؛ بلکه مالکیت خصوصی گسترده سرمایه‌گذاری‌ها را نیز در بر می‌گیرد.) مالکیت سرمایه با پدیده فقدان دارایی، یعنی همان کالاشدن کار دستمزدی [= قرارداد استخدام]، ارتباط مستقیم دارد.

۴. خود مختاری دولت به سبب اتکا به انباشت سرمایه که چندان نظارتی بر آن ندارد، کم و بیش مشروط شده است.^{۱۳}

ویژگی‌های چهارگانه پیشین این نکته را آشکار می‌سازد که سرمایه‌داری، فن‌آوری خاصی را از صنعتگرایی می‌طلبد. این فن‌آوری برکیش کارایی به معنای حداکثر بازده مبتنی است که در کوتاه‌مدت با صرف کم‌ترین مقدار انرژی و کار و سرمایه در فرایند تولید به دست می‌آید. نظریه «تکنولوژی تراوشی»^{۱۴} از اساس بر این پندار شکل گرفته است که مانع چشمگیر حاصل از پیشرفت تکنولوژی و بهبود در بهره‌وری سرانجام در شکل کالاهای ارزان قیمت، قدرت خرید بیش‌تر و مشاغل افزون‌تر به دست توده‌های کارگر می‌رسد. قدمت احکام تکنولوژی تراوشی به آثار اقتصاددان فرانسوی قرن هجدهم، ژان باتیست سه بر می‌گردد. او از نخستین طراحان این بحث بود که عرضه، تقاضای خود را پدید می‌آورد. نتیجه قهری بحث تکنولوژی تراوشی که بعدها در قرن بیستم، اقتصاددانان نئوکلاسیک آن را اقتباس کردند، این است که حتی اگر کارگران، با تکنولوژی‌های جدید از کار برکنار شوند، مسئله بیکاری، سرانجام در خود

حل می‌شود. رشد تعداد بیکاران، در نهایت پایین آمدن دستمزدها را در پی دارد. دستمزدهای کم‌تر، کارفرمایان را ترغیب می‌کند تا به جای آن که ابزارهای سرمایه‌ای گران‌تری بخرند، کارگران بیش‌تری را استخدام کنند. این روند، اشتغال را تعدیل می‌کند.

این اندیشه که نوآوری تکنولوژیک، رشد دائم و اشتغال را باعث می‌شود، سال‌هاست که با مخالفت سرسختانه‌ای روبه‌رو شده است.^{۱۵} بیکاری دوره‌ای^{۱۶} و بیکاری ساختاری^{۱۷} دو نوع از بیکاری‌هایی هستند که در جوامع سرمایه‌داری صنعتی، همواره در طول دو قرن پیشین وجود داشته است.

نظام‌های سرمایه‌داری با در اختیار داشتن نهاد «مالکیت خصوصی» که شامل مالکیت بر سرمایه‌های فیزیکی و پولی، و نهاد «کار دستمزدی بدون مالکیت» است، نظام تولیدی مبتنی بر تکنولوژی تراوشی را طراحی کرده‌اند که سلطه سرمایه بر کار را پدید آورده است و این عامل اصلی نظام طبقاتی نابرابر است و به رغم رشد اقتصادی دو‌یست ساله کشورهای توسعه یافته غربی، فقر و نابرابری در این جوامع همچنان وجود دارد. اکنون به پرسش اصلی مقاله و ارائه پاسخ آن برمی‌گردیم.

تفاوت ساختار قشربندی طبقاتی در جوامع توسعه یافته و کم‌تر توسعه یافته

«قشربندی طبقاتی» اصطلاح عامی است و برای وصف جامعه‌ای به کار می‌رود که اولاً درآمد، قدرت، حیثیت و دیگر منابع ارزشمند را در بین اعضای خود، به‌طور نابرابر توزیع می‌کند، و ثانیاً طبقات متمایزی از اعضای خود پدید می‌آورد که آن‌ها از لحاظ فرهنگی، رفتاری و سازمانی با یک‌دیگر متفاوتند.

درجه قشربندی، به وسیله عوامل ذیل تعیین می‌شود:

أ. منابع که به چه میزان نابرابر توزیع می‌شود؛

ب. طبقات اجتماعی که به چه مقدار از هم متمایزند و تا چه اندازه تغییرپذیری و تحرک در بین طبقات روی می‌دهد و طبقات تا چه حد ثابتند؛^{۱۸} بنابراین، هرگاه بعضی از طبقات اجتماعی، به‌طور مداوم، آن‌چه را برای جامعه ارزشمند است، بیش از دیگران به دست می‌آورند، نظامی از نابرابری پدید می‌آید که به آن، «نظام طبقاتی» گفته می‌شود. از آن‌جا که منابع ارزشمند همانند قدرت، ثروت مادی، حیثیت و احترام، سلامت، مدارک تحصیلی و دیگر منابع، به ندرت به‌طور یک‌سان در جامعه توزیع می‌شوند و برخی، بیش از دیگران به دست می‌آورند و این سهم بیش‌تر به آن‌ها کمک می‌کند تا برجستگی خود را در جایگاه گروه یا طبقه حفظ کنند، همواره

نظام‌های طبقاتی نابرابری را تثبیت و حتی تقویت می‌کنند، مگر این که اقداماتی از طریق جنبش‌های اجتماعی صورت گیرد.

در حال حاضر، به‌طور تقریبی همه جوامع، نظام‌های طبقاتی^{۱۹} دارند. یکی از ویژگی‌های مهم این نظام‌ها در این نکته است که «طبقه» بر خلاف «رسته» و «کاست» و «بردگی» در نظام‌های ماقبل صنعت که از لحاظ حقوقی بسته بودند و امکان تحرک صعودی یا نزولی به دیگر رسته‌ها و کاست‌ها به لحاظ قانونی و عرفی امکان‌پذیر نبود، از لحاظ حقوقی باز و در عمل، نیمه‌گشوده است؛^{۲۰} بنابراین، نظام طبقاتی شکل به نسبت باز قشربندی است که به‌طور عمده بر پایگاه‌های اقتصادی قابل تغییر مبتنا دارد. مرز بین طبقات، از نظام کاست انعطاف‌پذیرتر است. پایگاه فرد به‌طور معمول به شغل و درآمد نان‌آور خانواده بستگی دارد. هیچ‌گونه محدودیت رسمی بر ضد ازدواج بین افراد طبقات گوناگون وجود ندارد؛ هر چند در عمل، محدودیت هست؛ بنابراین، عضویت طبقاتی پایگاه محقق یا اکتسابی،^{۲۱} تا حدودی به ویژگی‌هایی بستگی دارد که فرد در آن‌ها صاحب اختیار است.^{۲۲}

به هر تقدیر، امروزه به‌طور تقریبی، همه جوامع، اعم از توسعه یافته و کم‌تر توسعه یافته، نظام‌های طبقاتی دارند؛ گرچه شکل واقعی آن‌ها از یک جامعه به جامعه دیگر تفاوت می‌یابد. در کشورهای کم‌تر توسعه یافته (کشورهای بدون منابع معدنی نفت، مس و...) که کشاورزی بر آن‌ها غالب است، به‌طور معمول دو طبقه عمده وجود دارد: یکی طبقه کوچک ثروتمند زمینداران، و دیگر، طبقه گسترده و فقیر دهقانان؛ اما در کشورهای توسعه یافته، به‌طور معمول سه طبقه عمده وجود دارد: یکی طبقه کوچک و ثروتمند بالا، دوم، طبقه به نسبت گسترده متوسط صاحبان حرف و کارکنان یقه سفید، و سوم، طبقه وسیع کارگران یقه آبی و غیرماهر.^{۲۳}

تفاوت عمده این دو گروه از کشورها، در فقدان یا کوچک بودن طبقه متوسط در کشورهای کم‌تر توسعه یافته است. این تفاوت، سبب کم‌تر شدن اندازه ضریب جینی، افزایش سهم درآمد کل دریافت شده ۴۰ درصد فقیرترین، و کاهش سهم ۲۰ درصد بالاترین طبقات جوامع توسعه یافته شده است. رشد اقتصادی مستمر و بالا، قدرت تولیدی فن‌آوری صنعتی و بهره‌وری نیروی کار و سطح زندگی طبقه متوسط را افزایش داده، و تقسیم کار پیشرفته، امکانات شغلی گوناگون را فراهم آورده است و طبقه متوسط را گسترش داده و امکان تحرک صعودی از طبقات پایین به طبقات متوسط با آموزش و مهارت بیش‌تر فراهم‌تر است. گسترش طبقه متوسط، مشارکت سیاسی را ممکن‌تر و قدرت چانه‌زنی برای برخورداری افزون‌تر از کیک درآمد ملی را آماده‌تر کرده است.

عمده جوامع در حال توسعه، در حقیقت، هم شکاف‌های به ارث رسیده از جوامع کشاورزی و هم تقسیم بندی‌های ناشی از توسعه صنعتی را دربردارند. اساسی‌ترین شکاف سنتی در این کشورها، گودالی است که بین اقلیت حاکم بر منابع جامعه و اکثریت گسترده و محروم قرار دارد؛ اکثریتی که نیروی کار این جوامع را تشکیل می‌دهد. شکاف‌های سنتی بین شهرنشینان و روستاییان و همچنین بین اقلیت باسواد و اکثریت بی‌سواد نیز همچنان پابرجا است با این تفاوت که پیشرفت‌های ناشی از گسترش ارتباطات و حمل و نقل، انزوای ناآگاهی روستائیان و بی‌سوادان را تا حدی کاهش داده است.

از سوی دیگر، کوشش این‌گونه جوامع برای صنعتی شدن نیز خود شکاف‌هایی را از نوع دیگر پدید آورده است: شکاف بین قشرهای گوناگون طبقات مرفه، شکاف بین دانش‌آموختگان جدید و باسوادان سنتی و جز این‌ها. چنین گروه‌هایی به دشواری می‌توانند بین خود رابطه برقرار سازند و اغلب مایه در دسر یک‌دیگر می‌شوند، و این نکته‌ای است که وفاق اجتماعی و مشارکت سیاسی را در این کشورها با مشکل روبه‌رو ساخته و فرایند چانه‌زنی برای برداشت سهم بیش‌تر از درآمد ملی را به نفع ثروتمندان به تأخیر می‌اندازد. شکاف دیگر، گودال عمیق شونده‌ای است که بین مالکان اراضی پیشین و گروه کارگزاران و صاحبان صنایع جدید پدید آمده است. خلاصه این‌که ثروت گروه اخیر به سرعت افزایش می‌یابد؛^{۲۴} بنابراین، اساسی‌ترین و عمده‌ترین علت شکاف بیش‌تر درآمدی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، ساختار قشربندی طبقاتی از حیث فقدان یا کوچک بودن طبقه متوسط در مقایسه با کشورهای توسعه یافته است. آن‌چه این نظام طبقاتی متفاوت را بین این دو گروه از کشورها موجب شده، چهار فرایند مرتبط با یک‌دیگر است که به ترتیب، بررسی می‌شوند؛ پس وضعیت کنونی کشورهای توسعه یافته مطالعه شده پیشنهادی برای کشورهای مسلمان ارائه می‌شود.

علل تفاوت‌ها در کشورهای توسعه یافته و کم‌تر توسعه یافته

۱. میزان رشد اقتصادی^{۲۵} یا سطح درآمد

به لحاظ منطقی، رشد اقتصادی شرط لازم (ونه کافی) برای بهبود سطح زندگی کشورهایایی است که تولید ناخالص ملی سرانه آن‌ها اندک است و این رشد ضرورت دارد؛ زیرا در غیر این صورت، افراد فقط از طریق انتقال درآمد و دارایی‌های دیگر (از قبیل ارث) ثروتمند خواهند شد. در کشور فقیر، حتی اگر بخش بسیار کوچکی از جامعه، بسیار ثروتمند باشد، ظرفیت بالقوه برای توزیع مجدد درآمد، محدود است. زمانی که تولید ناخالص ملی سرانه، ده هزار تومان باشد، تمام

آنچه کشوری می‌تواند از طریق باز توزیع ایستای درآمدی به دست آورد، فقر مشترک است که در آن، سالانه هر شهروند، ده هزار تومان درآمد خواهد داشت. بدین ترتیب، به‌طور منطقی، اگر در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، فقر و نابرابری حکومت می‌کند، مهم‌ترین دلیل رشد کم اقتصادی است. نشانه مهم تناسب فقر و نابرابری فزاینده با درآمد ملی سرانه کم، جغرافیای فقر جهانی است. در ۱۹۹۰ به‌طور تقریبی نیمی از یک میلیارد فقیر (مطابق تعریف درآمد سرانه زیر ۳۷۰ دلار در برابری قدرت خرید ۱۹۸۵) در کشورهای کم درآمد آسیای جنوبی زندگی می‌کردند و این در حالی است که رشد اقتصادی (در کشورهای توسعه یافته) تمام افراد جامعه را توانا ساخته تا وضعیت رفاه خود را بهبود بخشند، بی‌آنکه الزاماً وضع کسی بدتر شود.^{۲۶}

تاریخ نشان می‌دهد که رشد اقتصادی، ابتدا در انگلستان آغاز شده است. کارشناسان انگلیسی معتقدند که از سال ۱۷۹۳ تا ۱۸۱۵، افزایش تولید سرانه ۲/۵ درصد در سال، و از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۷، ۳/۵ درصد، و این افزایش از افزایش سالانه جمعیت (۱/۵ درصد در سال) بیش‌تر بوده است.

با این حساب، در طول ۵۵ سال، تولید سرانه، ۲/۳ برابر شده است؛ البته با وجود افزایش درآمد سرانه ملی،^{۲۷} سهم کارگران و دستمزد بگیران ابتدا کاهش یافت، و مازاد تولید ملی به‌طور عمده به جیب مالکان ابزار تولید (سود) و مالکان زمین (اجاره) و صاحبان سرمایه و پس‌اندازکنندگان (بهره) رفت و از سال ۱۸۱۵ به بعد، گرچه مختصر افزایشی در دستمزد (۷ درصد در سال)، پدید آمد، وضع کار وحشتناک شد.

پس از انگلستان، کشورهای دیگر غربی نیز به ترتیب جدول شماره ۲، به رشد اقتصادی دست یافتند.

جدول ۲: نرخ رشد متوسط در درازمدت پنج کشور غربی

| کشور | دوره | جمعیت (درصد) | تولید ملی (درصد) | تولید سرانه ملی (درصد) |
|--------------|-------------|--------------|------------------|------------------------|
| انگلستان | ۱۸۶۰ - ۱۹۵۳ | ۰/۸ | ۲/۰ | ۱/۲ |
| فرانسه | ۱۸۴۱ - ۱۹۵۳ | ۰/۱ | ۱/۴ | ۱/۳ |
| ایالات متحده | ۱۸۶۹ - ۱۹۵۴ | ۱/۶ | ۳/۵ | ۱/۹ |
| آلمان | ۱۸۶۰ - ۱۹۵۴ | ۱/۱ | ۲/۵ | ۱/۴ |
| هلند | ۱۹۰۰ - ۱۹۵۴ | ۱/۳ | ۲/۲ | ۰/۹ |
| سوئد | ۱۸۶۱ - ۱۹۵۴ | ۰/۶ | ۳/۱ | ۲/۵ |

هر گاه رشد اقتصادی کشورها تداوم داشته باشد، به زودی باید شاهد افزایش درآمد سرانه ملی و ثروتمند شدن آن‌ها باشیم. پی‌یر مایه، با توجه به آمارهای نسبی و تقریبی سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ یعنی حدود ۱۵۰ سال، دگرگونی‌های اقتصادی را به ترتیب ذیل رسم کرد. برای این کار، شاخص درآمد سرانه فرانسه، در سال ۱۹۶۰ را ۱۰۰ فرض کرد و بقیه کشورها را با آن سنجید. حدود سال ۱۸۰۰: انگلستان، فرانسه، و هلند دارای درآمد سرانه حدود ۱۷ بوده‌اند. در این تاریخ، رشد اقتصادی انگلستان آغاز شده و فرانسه در شرف آغاز بود، و بقیه کشورها هنوز حرکتی از خود نشان نداده بودند. بین سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰، ایالات متحده و آلمان رشد اقتصادی خود را آغاز می‌کنند.

حدود سال ۱۸۶۰: درآمد سرانه در فرانسه، انگلستان، و ایالات متحده حدود ۳۵ است (در دو کشور اول، دو برابر شده است). این درآمد در آلمان، ۲۸، در ایتالیا، ۲۰، در سوئد که رشد اقتصادی‌اش شروع می‌شود، ۱۳، و در ژاپن ۷ است.

سال ۱۸۸۰، آغاز رشد در ژاپن، و کمی پس از آن، روسیه است.

حدود سال ۱۹۰۰: درآمد سرانه در کشورهای فرانسه، انگلستان و آلمان، حدود ۶۰ تا ۶۵ است که به روشنی از درآمد سرانه ایالات متحده (۸۵) کم‌تر است. رشد سریع ایالات متحده سبب شد که این کشور به‌رغم تأخیرش در آغاز رشد و با وجود دو برابر شدن جمعیتش در ۳۵ سال، در رأس قرار گیرد. در این تاریخ، درآمد سرانه در دانمارک، ۵۰، در سوئد، ایتالیا و روسیه، ۳۰، و در ژاپن، ۱۵ بود (در مدت ۲۰ سال، درآمد سرانه ژاپن دو برابر افزایش یافته و به جمعیتش یک سوم افزوده شده است).

حدود سال ۱۹۳۰: درست پیش از بحران جهانی، ایالات متحده با درآمد سرانه ۱۱۰، همچنان در رأس است. پس از ایالات متحده، فرانسه با رقم ۸۵ قرار داشت؛ سپس انگلستان و آلمان با حدود ۶۵، مقام سوم را دارايند. در این دوره، تولید سرانه کشاورزی و صنعتی ایالات متحده ۵ برابر و اروپا ۲/۵ برابر، بیش از متوسط تولید سرانه کشاورزی و صنعتی جهانی بود. در سال ۱۹۲۹، جمعیت ایالات متحده و اروپای غربی، ۱۷ درصد جمعیت جهانی بود؛ ولی ۵۷ درصد تولیدات کشاورزی و صنعتی جهانی را داشت؛ حال آن‌که شوروی و دیگر کشورهای اروپا فقط ۱۶ درصد این تولیدات را به خود اختصاص داده بودند و کشورهای دیگر جهان، با دو سوم جمعیت دنیا، فقط یک چهارم رقم کل را تولید می‌کردند.

پس از جنگ جهانی دوم، رشد در اروپای غربی به مدت ۲۵ سال سرعتی روزافزون یافت و نه

تنها بازسازی سریع پس از جنگ را ممکن کرد، بلکه توسعه چشمگیری را نیز در پی داشت. کشورهای توسعه نیافته، پس از جنگ، متوجه عقب ماندگی و ضرورت به راه اندازی اقتصادشان شدند. نتایج حاصل در هر یک از این کشورها به طور کامل متفاوت بود.

مقایسه درآمد سرانه ملی میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، با همان معیار درآمد سرانه شاخص ۱۰۰ کشور فرانسه در سال ۱۹۶۰ می تواند جالب باشد. پی‌یر مایه در این باره می‌نویسد:

اگر درآمد متوسط سرانه فرانسه را مانند قبل به عنوان شاخص، ۱۰۰ فرض کنیم، ایالات متحده ۱۲۵، اروپای غربی، اقیانوسیه و ژاپن حدود ۱۰۰، شوروی و اروپای شرقی حدود ۴۰، کشورهای توسعه نیافته اروپا ۳۵، امریکای لاتین ۲۰، و آسیا و آفریقا کم‌تر از ۱۰ خواهند بود. بین ایالات متحده و هندوستان نسبت درآمد سرانه لااقل یک به بیست است. براساس ارقام سرانه، آسیا و آفریقا نسبت به فرانسه و انگلستان، ۲۰۰ سال عقب هستند. فرانسه یا آلمان نسبت به ایالات متحده ۱۰ سال عقب هستند. ژاپن تأخیر خود را نسبت به اروپا جبران کرده است؛^{۲۸}

البته در پایان قرن بیستم و آستانه قرن بیست و یکم، بعضی از کشورهای در حال توسعه، رشد اقتصادی خوبی داشته‌اند و تغییراتی را هم در پیشرفت کشورهای صنعتی شاهد هستیم ضمن این‌که بلوک شرق نیز تقریباً متلاشی شده و کشورهای باقیمانده از آن در حال گذر از اقتصاد متمرکز به اقتصاد غیرمتمرکزند. مطابق گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۸، کشورهای ذیل در سال ۱۹۹۶ به ترتیب برابری قدرت خرید بیشتری در مقایسه با کشورهای دیگر جهان دارند؛ بنابراین، از رفاه نسبی بیشتری استفاده می‌کنند:

جدول ۳: برابری قدرت خرید کشورها^{۲۹} (سال ۱۹۹۶)^{۳۰}

| کشور | جمعیت (میلیون نفر) | تولید ناخالص ملی بر حسب دلار بین‌المللی (میلیارد دلار) | تولید سرانه ملی بر حسب دلار بین‌المللی (دلار) |
|-----------------|-----------------------|---|--|
| ۱. ایالات متحده | ۲۶۵ | ۷/۴۳۳/۳ | ۲۸/۰۲۰ |
| ۲. سنگاپور | ۳ | ۸۱/۹ | ۲۶/۹۱۰ |
| ۳. سوئیس | ۷ | ۱۸۶/۳ | ۲۶/۳۴۰ |
| ۴. هنگ‌کنگ چین | ۶ | ۱۵۳/۱ | ۲۴/۲۶۰ |
| ۵. ژاپن | ۱۲۶ | ۲/۹۴۵/۳ | ۲۳/۴۲۰ |

| | | | |
|--------|---------|-------|-------------------------|
| ۲۳/۲۲۰ | ۱۰۱/۷ | ۴ | ۶. نروژ |
| ۲۲/۳۹۰ | ۲۲۷/۵ | ۱۰ | ۷. بلژیک |
| ۲۲/۱۲۰ | ۱۱۶/۴ | ۵ | ۸. دانمارک |
| ۲۱/۶۵۰ | ۱۷۴/۵ | ۸ | ۹. اتریش |
| ۲۱/۵۱۰ | ۱/۲۵۵/۶ | ۵۸ | ۱۰. فرانسه |
| ۲۱/۳۸۰ | ۶۴۰/۶ | ۳۰ | ۱۱. کانادا |
| ۲۱/۱۱۰ | ۱/۷۹۲/۲ | ۸۲ | ۱۲. آلمان |
| ۲۰/۸۵۰ | ۳۲۳/۵ | ۱۶ | ۱۳. هلند |
| ۱۹/۹۶۰ | ۱/۱۷۳/۳ | ۵۹ | ۱۴. بریتانیا |
| ۱۹/۸۹۰ | ۱/۱۴۱/۳ | ۵۷ | ۱۵. ایتالیا |
| ۱۹/۸۷۰ | ۳۶۳/۹ | ۱۸ | ۱۶. استرالیا |
| ۱۸/۷۷۰ | ۱۶۶/۰ | ۹ | ۱۷. سوئد |
| ۱۸/۲۶۰ | ۹۳/۶ | ۵ | ۱۸. فنلاند |
| ۱۸/۱۰۰ | ۱۰۳/۰ | ۶ | ۱۹. رژیم صهیونیستی |
| ۱۷/۰۰۰ | ۴۳/۰ | ۳ | ۲۰. امارات عربی متحده |
| ۱۶/۷۵۰ | ۶۰/۷ | ۴ | ۲۱. ایرلند |
| ۱۶/۵۰۰ | ۶۰/۰ | ۴ | ۲۲. نیوزیلند |
| ۱۵/۲۹۰ | ۶۰۰/۳ | ۳۹ | ۲۳. اسپانیا |
| ۱۳/۴۵۰ | ۱۳۳/۶ | ۱۰ | ۲۴. پرتغال |
| ۱۳/۰۸۰ | ۵۹۵/۷ | ۴۶ | ۲۵. جمهوری کره (جنوبی) |
| ۱۰/۳۹۰ | ۲۱۳/۷ | ۲۱ | ۳۰. مالزی |
| ۹/۷۰۰ | ۱۸۸/۳ | ۱۹ | ۳۱. عربستان سعودی |
| ۷/۴۵۰ | ۲۸۰/۴ | ۳۸ | ۳۹. افریقای جنوبی |
| ۶/۷۰۰ | ۴۰۲/۰ | ۶۰ | ۴۴. تایلند |
| ۶/۰۶۰ | ۳۷۹/۹ | ۶۳ | ۵۰. ترکیه |
| ۵/۳۶۰ | ۳۳۵/۰ | ۶۳ | ۵۳. جمهوری اسلامی ایران |
| ۴/۱۹۰ | ۶۱۹/۰ | ۱۴۸ | ۶۵. روسیه |
| ۳/۳۳۰ | ۴/۰۴۷/۳ | ۱/۲۱۵ | ۷۲. چین |
| ۱/۵۸۰ | ۱/۴۹۳/۳ | ۹۴۵ | ۱۰۱. هند |

با دقت در جدول شماره ۳ ملاحظه می‌شود که چین، هند و روسیه با وجود این که قدرت اقتصادی بالایی دارند و حتی چین، دومین قدرت اقتصادی جهان پس از ایالات متحده است، به‌علاوه جمعیت فراوان، رفاه نسبی کمی دارند. در عوض، سنگاپور با ۸۱/۹ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی به‌علاوه جمعیت سه میلیونی، بالاترین درآمد سرانه پس از ایالات متحده را دارد.

۲. میزان افزایش سهم صنعت و کاهش سهم کشاورزی در تولید ملی [میزان صنعتی شدن]

یکی از تفاوت‌های اساسی توزیع درآمد در کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، در تفاوت ساختار اقتصادی این کشورها است. ممکن است کشوری دارای درآمد سرانه بالا و رشد اقتصادی در طول زمان باشد؛ اما توسعه یافته نباشد و توزیع درآمد مناسب نداشته باشد؛ چون ساختار اقتصادی توسعه یافته ندارد. با وجود آن که میزان رشد تولید ناخالص داخلی در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه یافته سریع بوده، رفته‌رفته آشکار شده که این فرایند برای اکثریت جمعیت این کشورها، رفاه ناچیزی به بار آورده است. اقتصاددانان، برنامهریزان و نمایندگی‌های بین‌المللی، نگرانی خود را از این حقیقت که شاید یک سوم جمعیت این کشورها (طبق برآورد بانک جهانی) از رشد تولید بهره‌ای نبرند، بیان کرده‌اند. بسیاری از اقتصاددانان، بیکاری را علت اصلی نابرابری می‌دانند؛ بنابراین بر ایجاد فرصت‌های گسترده اشتغال پافشاری می‌کنند. آدلمن و موریس نیز ساختار اقتصادی را تعیین‌کننده اصلی الگوی توزیع درآمد دانسته‌اند، نه میزان رشد اقتصادی یا سطح درآمد؛ گرچه این عامل هم در توزیع درآمد نقش دارد؛^{۳۱} بنابراین، رشد اقتصادی یا افزایش سطح درآمد سرانه ممکن است اتفاق بیفتد؛ اما رفاه و توسعه اقتصادی رخ ندهد؛ چرا که ساختار اقتصادی به‌نحو عقلانی و مستقل و اشتغال‌زا تحول نیافته است؛ به‌طور مثال، آن‌چه از ۱۹۶۰ در کره جنوبی اتفاق افتاده، با آن‌چه در لیبی (یا امارات متحده عربی) در نتیجه کشف ذخایر نفتی روی داده، متفاوت است. در هر دو کشور، افزایش بسیار درآمد سرانه اتفاق افتاده؛ اما در لیبی (یا امارات متحده عربی) این افزایش را شرکت‌های خارجی که اغلب تکنیسین‌های خارجی را به کار می‌گرفتند، پدید آوردند. این شرکت‌ها فقط یک محصول تولید می‌کردند که در ایالات متحده و اروپا مصرف می‌شد. دولت و مردم کشور لیبی (یا امارات) مبالغ هنگفتی از درآمدهای نفتی به دست آورده‌اند؛ اما در تولید آن درآمد نقش اندکی داشته‌اند. تأثیر توسعه صنعت نفت بیش‌تر به آن می‌ماند که کشور ثروتمندی تصمیم گرفته باشد به صورت بلاعوض، مبالغ هنگفتی به کشور لیبی (یا امارات) کمک کند.

تجربه اقتصادی لیبی (یا امارات) به طور معمول توسعه اقتصادی نامیده نمی‌شود. توسعه اقتصادی، افزون بر افزایش درآمد سرانه، به معنای تغییرات بنیادین در ساختار اقتصاد از نوعی است که در کره جنوبی از ۱۹۶۰ ملاحظه شده است. دو مورد از این تغییرات ساختاری بسیار مهم، افزایش سهم صنعت و کاهش سهم کشاورزی در محصول ملی و نیز افزایش شمار شهرنشینان در مقایسه با روستائیان بوده است. در ضمن، مشارکت مردم کشور در فرایند رشد، از عناصر اصلی توسعه اقتصادی است؛ البته در این روند، خارجیان می‌توانند نقشی را ایفا کنند که اجتناب‌ناپذیر است؛ اما کار اصلی را آن‌ها انجام نمی‌دهند.

مشارکت در فراگرد توسعه، به معنای مشارکت در استفاده از منابع حاصل از توسعه و تولید آن منافع است. اگر رشد اقتصادی فقط به نفع اقلیت ثروتمندی اعم از داخلی و خارجی باشد، نمی‌توان آن را توسعه دانست.^{۳۲}

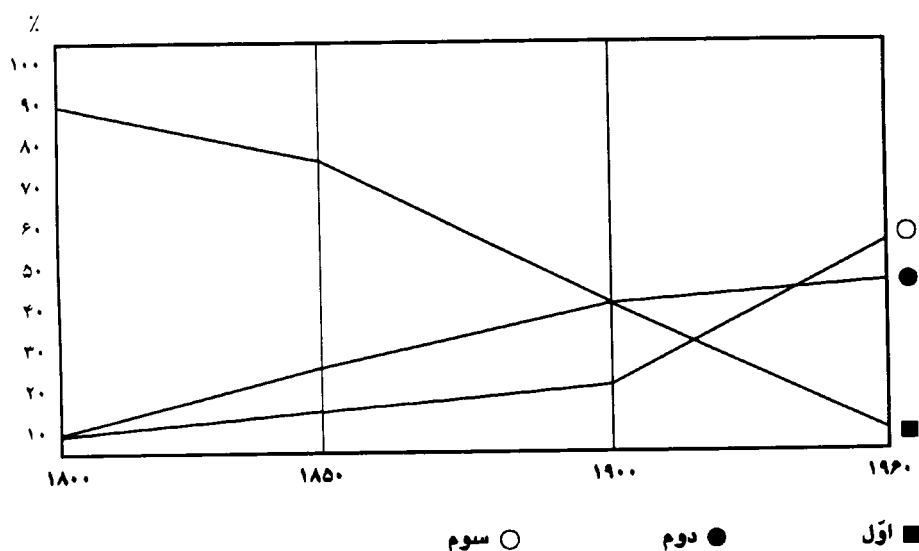
به هر تقدیر، آنچه در توزیع درآمد اهمیت دارد، ساختار اقتصادی کشورها از حیث صنعتی شدن است. صنعتی شدن، فرایندی است که منابع انرژی مادی، جایگزین کار دستی در زمینه تولید کالاها شده و مهم‌ترین شاخص صنعتی شدن، نسبت نیروی کاری است که در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند؛ به طور مثال، کلارک کر^{۳۳} ملت‌هایی را صنعتی می‌داند که کم‌تر از ۲۵ درصد نیروی کارش در بخش کشاورزی باشد.^{۳۴} گیدنز، مهم‌ترین شاخص تمایز بخش جوامع صنعتی را در این نکته می‌داند که اکثریت جمعیت شاغل، در کارخانه‌ها و اداره‌ها کار می‌کنند، نه در کشاورزی. او می‌نویسد:

حتی در پیشرفته‌ترین دولت‌های سنتی چنین نبود که تنها بخش ناچیزی از جمعیت بر روی زمین اشتغال داشته باشند. سطح نسبتاً ابتدایی توسعه تکنولوژیکی اجازه نمی‌داد که بیش از اقلیت کوچکی از وظایف شاق تولید کشاورزی معاف شوند. بر عکس، در جوامع صنعتی، تنها ۲ تا ۵ درصد جمعیت به کشاورزی اشتغال دارد، و با فعالیت‌های خودغذای بقیه جمعیت را فراهم می‌کنند.^{۳۵}

در واقع، با مکانیزه شدن کشاورزی و روش‌های تولید، عده بسیار کم‌تری از کشاورزان می‌توانند خوراک کافی برای جمعیتی فراوان تولید کنند؛ بنابراین، بسیاری از کشاورزان از حوزه کار کشاورزی بیرون می‌آیند و در کارخانه‌ها به تولید کالاهای گوناگون و خدمات که ویژگی زندگانی صنعتی است، می‌پردازند. در سال ۱۸۸۰ برای دروکردن یک ایگر^{۳۶} مزرعه گندم، بیست نفر - ساعت کار لازم بود. تا سال ۱۹۱۶، این مقدار به ۱۲/۷ نفر - ساعت رسید. درست بیست سال بعد، فقط ۶/۱ نفر - ساعت لازم بود. در اواخر دهه ۱۹۲۰، بی‌ثباتی اقتصادی، دیگر از

کمبود محصولات زراعی ناشی نبود؛ بلکه اضافه تولید، باعث تشدید بی ثباتی اقتصادی می شد. این دگرگونی فنی در کشاورزی، در مدتی کمی (بیش از یک صد سال)، ایالات متحده را از جامعه‌ای کشاورزی به ملتی شهری و صنعتی تبدیل کرد. در سال ۱۸۵۰، ۶۰ درصد از جمعیت کارکن، در کشاورزی مشغول کار بودند. امروزه کم‌تر از ۲/۷ درصد از نیروی کار به‌طور مستقیم در کار کشاورزی درگیر هستند. از جنگ جهانی دوم به بعد، بیش از ۱۵ میلیون مرد و زن، مزارع را در ایالات متحده ترک کردند.^{۳۷} بدین ترتیب، صنعتی شدن، سبب جابه‌جایی قابل ملاحظه نیروی کار از بخش تولیدی که بدان اولیه می‌گویند، به سوی بخش‌های دوم و سوم می‌شود. بخش اول، بخش استفاده از منابع طبیعی است که شامل کشاورزی، ماهیگیری، شکار، دامداری و معادن می‌شود. بخش دوم، تمام فعالیت‌هایی را دربرمی‌گیرد که صرف تغییر شکل مواد خام به محصولات ساخته شده می‌شود؛ بنابراین، شامل تمام اشکال فعالیت صنعتی است.

نمودار ۱: تحویل بخش‌های تولید اول، دوم و سوم در مهم‌ترین کشورهای صنعتی از ۱۸۰۰ تا زمان ما



بخش سوم، شامل تمام فعالیت‌های تجاری، حمل و نقل، ارتباطات، خدمات حرفه‌ای و عمومی، مشاغل، و به‌طور کلی مشاغل غیربیدی است. اقتصاددانانی چون کولین کلارک و ژان فوراستیه،^{۳۸} در نمودار شماره ۱ نشان می‌دهند که می‌توان از آغاز دوره صنعت، انتقال نیروی کار از بخش اولیه را که پیش‌تر، بخش مسلط بود، نخست به سوی بخش دوم و سپس، بیش از پیش به سوی بخش سوم مشاهده کرد. در کشورهای کاملاً صنعتی می‌توان یک سقف و حتی آغاز کاهش بخش دوم به نفع بخش سوم را مشاهده کرد؛ پس قابل پیش‌بینی است که به زودی نیروی

بیشتر کار را به برکت آموزش همگانی جمعیت و پیشرفت اتوماسیون، در بخش سوم باز یافت؛^{۳۹} بنابراین، صنعتی شدن، ساختار اقتصادی جوامع را دگرگون ساخته و در توزیع اشتغال بر حسب بخش‌های اقتصاد، یعنی کشاورزی، صنعت، و خدمات، تغییر اساسی داده است و فراوانی تولید و رفاه نسبی نیروی کار را به ارمغان می‌آورد. جدول شماره ۴ توزیع اشتغال را بر حسب بخش‌های اقتصاد در کشورهای صنعتی (با درآمد سرانه بالا) و کشورهای در حال توسعه با درآمدهای متوسط و پایین نشان می‌دهد. در این جدول می‌توان دید که در کشورهای با درآمد پایین، به‌طور تقریبی ۷۰ درصد نیروی کار برای زندگی و امرار معاش با کشاورزی ارتباط دارد؛ در حالی که در کشورهای با درآمد متوسط، حدود ۳۰ درصد و در کشورهای صنعتی با درآمد بالا، حدود ۵ درصد نیروی کار در کشاورزی یا بخش اول تولید مشغولند؛^{۴۰}

جدول ۴: توزیع اشتغال بر حسب بخش، ۱۹۹۰ (درصد)

| کشورها | کشاورزی | صنعت | خدمات |
|-------------|---------|------|-------|
| پایین درآمد | ۶۹ | ۱۵ | ۱۶ |
| میان درآمد | ۳۲ | ۲۷ | ۴۱ |
| بالا درآمد | ۵ | ۳۱ | ۶۴ |

مأخذ: بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی (واشنگتن، بانک جهانی، ۱۹۹۸)

بنابراین، یکی از ویژگی‌های عمده و مشخص‌کننده کشورهای فقیر و در حال توسعه این واقعیت است که زیر سلطه کشاورزی و فعالیت‌های خرده خدماتی قرار دارند و تولید بسیار کم از طریق صنعت کارخانه‌ای صورت می‌گیرد؛ البته ممکن است بعضی از کشورهای در حال توسعه، صاحب صنعت هم باشند؛ اما باید توجه داشت که صنعتی شدن با صاحب صنعت شدن تفاوت دارد. صاحب صنعت شدن، با خرید و وارد کردن فن‌آوری یا صنعتی خاص امکان‌پذیر است؛ اما امکان دارد وابستگی را بیش‌تر کند. افزون بر این، کشورهای صنعتی، صنایع یا فن‌آوری‌هایی را که دیگر برای خودشان سودآور نیست و سربار شده است، می‌فروشند. فرانسوا پرو «صنعتی شدن» را چنین می‌داند:

قدرت یک دسته از افراد در تجدید ساختار همه جانبه اقتصادی و اجتماعی، با استفاده از ماشین به منظور افزایش فزاینده توان فردی و سیرکاهنده هزینه به قصد دستیابی به اهدافی که برایش سودمند است.^{۴۱}

در کشورهای پیشرفته صنعتی، هر کارگری بسیار بیش‌تر از احتیاج خویش تولید می‌کند؛

زیرا در واقع، عضوی از دستگاه اقتصادی بهره‌خیز و کاملی است که در آن، اسباب، ابزار، فنون و موجبات و فرصت‌ها در هم آمیخته تا وی را از مولدان ثروت سازد. بهترین اسباب و آلات فنی در اختیار او قرار دارد و از آن مهم‌تر، با ماشین کار می‌کند.

به کارگر کشور صنعتی، وسایلی که نیروی کار او را منبسط می‌سازند، کمک می‌کنند و چنین کارگری در دستگاه اقتصاد، بسیار بیش‌تر از کارگر جامعه غیرصنعتی تولید می‌کند و در هر حال، تفاوت نتیجه کار این دو نوع کارگر به درجه کوشش آن‌ها مربوط نیست؛ بلکه به تفاوت دستگاهی ارتباط دارد که در آن کار می‌کنند. کارگر جدید بسیار بیش‌تر از احتیاجات شخصی خود، کالا تولید می‌کند؛ یعنی مازاد کلی بر احتیاجات داخلی فراهم می‌سازد و همین مازاد است که باعث رشد اقتصادی و رفاه ملی و جابه‌جایی نیروی کار از بخش‌های اول به دوم و سوم می‌شود. کشورهای که به فرایند توسعه اقتصادی و صنعتی شدن وارد می‌شوند، به‌طور معمول الگوهای مصرفشان دستخوش تغییر می‌شوند؛ به گونه‌ای که دیگر مردم تمام درآمدهای خود را صرف مخارج ضرور نمی‌کنند؛ بلکه کالاهای مصرفی بادوام و در نهایت، خدمات و محصولات می‌خرند که اوقات فراغت آن‌ها را بیش‌تر پر کند و این فرایند، نشان‌دهنده رفاه عمومی مردم در این کشورها است؛ در حالی که در کشورهای کم‌درآمد و در حال توسعه یا کشورهای با اقتصاد کشاورزی، هر کارگری در حدود آنچه برای زندگانی خویش نیازمند است، تولید می‌کند، و مقداری که زاید بر احتیاجات روزانه کارگران تولید می‌شود، به‌صورت مالیات و سهم صاحبان سرمایه، نصیب درباریان و امیران و معدودی توانگران و نظامیان می‌شود. این‌گونه اقتصادها حداقل خوراک، پوشاک، مسکن و تفریحات را که لازمه زندگی است، تولید می‌کنند و حتی گاهی این حداقل هم به دست نمی‌آید. در این اقتصادها، همواره فقر شدید حکمفرما است و گرسنگی در کمین مردم است.^{۴۲}

به هر حال، وقتی ساختار اقتصادی تغییر می‌کند، نیروی کار، بازده بالاتری خواهد داشت و هر قدر آموزش، مهارت و کارایی بالاتری داشته باشد، دستمزد بهتری خواهد گرفت؛ بنابراین، رفاه بیش‌تری خواهد داشت؛ برای نمونه، در ایالات متحده، ۷۰ درصد درآمد ملی به صورت حقوق و دستمزد به دست می‌آید. تمام انواع دیگر درآمد ملی - سالانه (اجاره بها، سود، بهره، سود سهام، درآمدهای سرمایه‌ای، پرداخت‌های رفاهی، بیمه‌های اجتماعی، بیمه بیکاری، کارت خوراک رایگان و جز این‌ها) همه بر روی هم از ۳۰ درصد تجاوز نمی‌کند.

میزان دریافت‌های افراد برحسب نوع مشاغل بسیار متفاوت است و چنان‌که بعداً خواهیم دید، بالاترین سطح گروهی آن‌ها دست‌کم ۱۰ یا ۱۵ برابر بیش‌تر از پایین‌ترین سطح گروهی آن‌ها^{۴۳} (بیکاران، کارگران پاره‌وقت، کارگران ساده و بی‌مهارت) است. در جوامع صنعتی، مشاغل

مدیریت و تخصصی، بیشترین دستمزدها را دارند و پس از آن‌ها کارگران ماهر در صنایع تبدیلی یا کارگرانی که در صنایع سنگین به کار مشغولند (سازندگان ماشین‌افزار، برقکاران، کارگران فولادسازی، معدنچیان) قرار دارند. در ردیف بعدی، کارکنان یقه سپید دون پایه قرار می‌گیرند که در مشاغل دفتری و فروش، انجام وظیفه می‌کنند و سرانجام به کارگران دستکار ساده و بی‌مهارت می‌رسیم که در پایین‌ترین سطح پلکان شغلی قرار دارند.

دستمزد چهارگروه شغلی عمده در ایالات متحده در سال ۱۹۸۵ بر اساس شاخص استاندارد شده (۱۰۰) برای کارگران ساده و بی‌مهارت به ترتیب ذیل است:

| | |
|-------------------------|-----|
| کارگران ساده و بی‌مهارت | ۱۰۰ |
| یقه سپیدان سطح پایین | ۱۰۸ |
| کارگران ماهر | ۱۴۶ |
| مدیران و کارشناسان | ۱۶۹ |

(مأخذ: نشریه آماری ایالات متحده، ۱۹۸۵)

بدین ترتیب، افزایش صنعتی شدن بر ارج و قرب نیروی کار افزود و از سوی دیگر، موجب رشد نسبی تعداد مشاغل سطوح بالا و متوسط شد. چنان‌که جدول شماره ۵ نشان می‌دهد، درصد شغل‌های یقه سپید سطح بالا در نیروی کار آمریکا، از آغاز قرن حاضر به این سو، دو برابر شده است. دو طبقه شغلی میانی، یعنی کارگران ماهر و کارکنان یقه سپید سطح پایین، به‌ویژه گروه اخیر نیز افزایش‌های نسبی نشان می‌دهند. این تحولات، دگرگونی مهمی را در ساختار طبقاتی جامعه آمریکا، و با دامنه‌ای کم‌تر در دیگر جامعه‌های صنعتی پدید آورده است. بدین ترتیب، اکثریت افراد جوامع کشاورزی پیشین، (دهقانان، پیشه‌وران، مستمندان و... که حدود ۹۸ درصد مردم آن جوامع را تشکیل می‌دادند و در فقر به سر می‌بردند) دیگر در طبقه پایین متمرکز نیستند. در حال حاضر، در بیش‌تر جامعه‌های صنعتی، اکثریت مردم، در طبقه متوسط قرار گرفته‌اند؛^{۴۴}

جدول ۵: توزیع فراوانی جمعیت بزرگسال میان طبقات شغلی در ایالات متحده، ۱۹۰۰ و ۱۹۸۰ (درصد)

| طبقه شغلی | ۱۹۰۰ | ۱۹۸۰ |
|-----------------------------------|------|------|
| یقه سپیدان سطح بالا | ۱۰ | ۲۲ |
| یقه آبیان سطح بالا (کارگران ماهر) | ۱۱ | ۱۳ |
| یقه سپیدان سطح پایین | ۷ | ۳۰ |
| کشاورزان و کارگران کشاورزی | ۳۸ | ۳ |

مأخذ: ارقام بر پایه داده‌های «دفتر آماری سرشماری‌ها»، «آمار تاریخی ایالات متحده» از دوران استعماری تا ۱۹۷۰، و «نشریه آمار ایالات متحده»، ۱۹۸۵

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که چون تعداد مشاغل، به ویژه مشاغل سطح بالا در جوامع توسعه یافته بیش تر است و بالعکس، جوامع کم‌تر توسعه یافته دارای مشاغل کم‌تری هستند و بیکاری آشکار و پنهان در میان این جوامع، افزون‌تر است. توزیع درآمد در جوامع توسعه یافته، به مراتب بهتر است. به عبارت دیگر، طبقه متوسط در کشورهای صنعتی به سبب ساختار اقتصادی صنعتی، و به دلیل گسترش فزاینده آموزش رسمی جهت پاسخگویی به مقتضیات فنی، اقتصادی و سازمانی جامعه، و به دلیل گسترش تقسیم کار کارگاهی و زیاد شدن تخصص‌ها، افزایش چشمگیری یافته است؛^{۴۵} در حالی که کشورهای کم‌تر توسعه یافته طبقه متوسط محدودی دارد و نیروی کار بی‌سواد یا کم‌سواد و غیرماهر، اکثریت مردم را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین، این‌ها درآمد کمی کسب می‌کنند و آن‌ها یعنی طبقات متوسط کشورهای توسعه یافته، نیروی کاری آگاه‌تر و ماهرتر هستند؛ بدین سبب، سهم بیش‌تری از کیک درآمد ملی به دست می‌آورند. به عبارت دیگر، طبقات بالا در جوامع صنعتی، به کمک بیش‌تری برای رهبری جامعه نیاز دارند، و بخشی از هزینه این کمک، سهم شدن طبقات پایین در ثروت و قدرت است. گره‌ها در نسکی به ما نشان می‌دهد که با گذر از وضعیت کشاورزی به وضعیت صنعتی (بنابراین تقسیم کار بیش‌تر و آموزش بالاتر)، نابرابری تعدیل می‌شود؛ زیرا افراد طبقات بالا در می‌یابند که برای حفظ موقعیتشان و برای پیشرفت اقتصادی جامعه، باید تا اندازه‌ای سهم شدن در ثروت و قدرت وجود داشته باشد.^{۴۶}

۳. میزان تحرک اجتماعی^{۴۷}

اصطلاح «تحرک اجتماعی» به حرکت افراد و گروه‌ها بین موقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی گوناگون اطلاق می‌شود. «تحرک عمودی» به معنای حرکت به بالا یا پایین نردبان اجتماعی - اقتصادی است. افرادی که دارایی، درآمد یا پایگاه اجتماعی کسب می‌کنند، دارای «تحرک صعودی» هستند؛ در حالی که افراد شرکت‌کننده در جهت عکس آن، «تحرک نزولی» دارند. در جوامع امروزی، میزان بسیاری «تحرک جانبی» نیز وجود دارد که به حرکت جغرافیایی بین نواحی، شهرها یا مناطق اطلاق می‌شود. تحرک عمودی و جانبی، اغلب همراه یکدیگرند؛ برای مثال، فردی که در شرکتی در شهر کار می‌کند، ممکن است به موقعیت بالاتری در یک شعبه شرکت که در شهر دیگری یا حتی در کشور دیگری قرار دارد، ارتقا یابد.

میزان «تحرک عمودی» در جامعه، از شاخص‌های عمده میزان «بازبودن» آن بوده، نشان می‌دهد تا چه اندازه افراد با استعداد که در قشرهای پایین‌تر متولد می‌شوند می‌توانند از نردبان

در قیاس با جامعه‌های کشاورزی و کشورهای در حال توسعه، جوامع صنعتی تحرک اجتماعی بیش تری دارند و این نکته موجب ارتقای سطح زندگی مردم در کشورهای صنعتی در مقایسه با جوامع سنتی و در حال توسعه می‌شود. در جامعه‌های کشاورزی و در حال توسعه، نرخ بالای موالید، موجب تقاضای بیش از حد کار در تمام نسل‌ها بود. در هر یک از سطوح جامعه، درصد معینی از کودکان ناچار بودند یا در مشاغل پست‌تر از شغل و حرفه والدین خود به کار بپردازند یا به صف گدایان و تبه‌کاران و روسپیان و ولگردان بپیوندند. شمار اندکی از آنان، پایگاه اجتماعی خود را کم و بیش بهبود می‌بخشیدند؛ ولی بیش ترشان به سرزایی سقوط می‌گلتیدند.

در جامعه‌های صنعتی، وضع آشکارا دگرگون است. کاهش نرخ موالید، از تراکم متقاضیان کار کاسته است، و اگر مسئله مهاجران خارجی متقاضی کار در بین نمی‌بود، تحرک شغلی افراد، بیش تر رو به بالا بود تا رو به پایین. پیشرفت‌های فن‌شناسی (تکنولوژیک) تعداد مشاغل سطح بالا و پردرآمدتر را به میزان فراوانی افزایش داد. افزون بر این، از آن‌جا که طبقات بالای اجتماع، اکنون خانواده‌هایی کوچک‌تر از خانواده‌های طبقات پایین تر دارند، فرصت‌های فراوانی برای بسیاری از فرزندان طبقات پایین تر پدید آمده است تا به پله‌های بالاتر نردبان اجتماع برسند. در نتیجه این تحولات، هیچ جامعه صنعتی نیست که میزان فروافتادن‌های اعضایش - چنان‌که در جوامع کشاورزی متداول بود و در جوامع در حال توسعه نیز فراوان به چشم می‌خورد - بسیار بیش تر از میزان ترقی آن‌ها باشد. در بدترین حالت، تعدادی اندک از جوامع صنعتی وجود دارد که در آن‌ها میزان فروافتادن‌ها به ظاهر کمی از میزان ترقی‌ها بیش تر است (انگلستان، دانمارک، و لهستان)؛ ولی در بیش تر جامعه‌های صنعتی، شمار بالا رونندگان همواره از عده فروافتادگان افزون تر است و در قیاس با جوامع پیش از صنعت، تحوولی قابل ملاحظه به‌شمار می‌رود. ۴۹

از سوی دیگر، جوامع در حال توسعه هر چند دارای نظام طبقاتی^{۵۰} هستند، به دلیل ویژگی سنتی بودن، پایگاه محقق یا اکتسابی درستی ندارند؛ بلکه در بیش تر این جوامع، پایگاه محول غلبه دارد. به عبارت دیگر، روابط فامیلی، قبیله‌ای، نژادی، جنس، زبان و... بر شایسته سالاری ترجیح داده می‌شود. این نوع روابط تبعیض آمیز بر میزان تحرک اجتماعی و بالتبع بر میزان نابرابری تأثیر می‌گذارد؛ یعنی اگر شیوه‌گزینش غالب، از نوع اکتسابی باشد، به همان میزان تحرک اجتماعی افزایش و حرکت از موضعی به موضع دیگر برای افراد جامعه سهل تر می‌شود و

امکانات و فرصت‌ها برای افراد شایسته و کارا بیش‌تر فراهم می‌آید و نابرابری کاهش می‌یابد. بالعکس اگر شیوه انتخاب، محوئی باشد، به همان نسبت نیز تحرک اجتماعی کاهش می‌پذیرد و حرکت افراد از موضعی به موضع دیگر مشکل می‌شود.^{۵۱}

۴. میزان مشارکت سیاسی (افزایش مساوات‌طلبی)

یکی از تفاوت‌های عمده نظام‌های طبقاتی کشورهای توسعه یافته با کشورهای در حال توسعه این است که کشورهای پیشرفته صنعتی، تضاد طبقاتی بین توانگران و صاحبان ابزار تولید با نیروی کار حقوق بگیر و دستمزد بگیر را نهادینه و قانونمند، و خشونت‌بار بودن تضاد را که در مراحل نخستین رشد اقتصادی سرمایه‌داری صنعتی ایجاد شده بود مهار و کنترل کرده‌اند. این در حالی است که جوامع در حال توسعه، هنوز به این مرحله نرسیده‌اند؛ بنابراین یا همواره در ناآرامی‌ها و آشوب‌های ناشی از تضاد طبقاتی قرار دارند یا با سرکوب نیروی کار، رشد اقتصادی به نفع سرمایه‌داران داخلی و خارجی تضمین می‌شود.

رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته در نخستین مراحل، خشونت‌بار بود. دلیل خشونت‌بار بودن تضاد در این مرحله، به عقیده رالف دارند ورف^{۵۲}، فروپاشی پیوندها و هنجارهای سنتی به جا مانده از دوران ماقبل صنعت است؛ اما با پشت‌سر گذاشتن این مرحله، نهادها و ارزش‌های پیونددهنده و تنظیم‌کننده جدیدی پدیدار می‌شود که سرانجام آن «نهادی شدن تضاد^{۵۳} طبقاتی» است. در جامعه توسعه یافته امروزین، برخلاف قرون هیجده و نوزده، طبقه متوسط گسترش یافته است و امکان تحرک صعودی وجود دارد و به جای حق مطلق سرمایه‌دار، حق شهروندی پدیدار شده است که همه طبقات را دربرمی‌گیرد و همه از آن (دست‌کم به‌طور صوری) برخوردار می‌شوند. در این جامعه، تضاد طبقاتی در چارچوب حق اعتصاب و حق قراردادهای جمعی، جنبه نهادی و کنترل شده یافته است که مانع از بروز تضادهای بنیادی و خشن میان طبقات گوناگون می‌شود. به عقیده دارند ورف، «پدیده نهادی شدن تضاد» پدیده‌ای جدید در جوامع پیشرفته است.^{۵۴} مارشال^{۵۵} نیز ویژگی‌های تضاد طبقاتی قرن نوزدهم را کنترل شده و این کنترل را از گسترش پیروزمندانه سه نوع «حق شهروندی»^{۵۶} ناشی می‌داند. وی این سه نوع حق را حقوق مدنی، سیاسی، و اجتماعی شهروندی می‌نامد. حق مدنی شهروندی در برگیرنده برابری رسمی در برابر قانون است که جزو حقوق لازم برای رسیدن به نظام قانونی به شمار می‌رود. حق سیاسی، پیش از همه، به حق رأی همگانی و به حق تشکیل احزاب سیاسی اشاره دارد. حق اجتماعی، شامل حق چانه‌زنی صنعتی و حق رفاه، یعنی بیمه‌های بیکاری، بیماری و

از این قبیل است. به نظر مارشال، هر کدام از این حقوق شهروندی، سکوی برای گسترش دیگری هستند. حق قانونی که هر شهروندی را در برابر قانون، «آزاد و برابر» معرفی می‌کند، در مراحل به نسبت اولیه شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری تثبیت شد. بدون این حق که با حقوق و تکالیف تبعیض‌آمیز رسته‌ها در نظام فئودالیسم، مقایسه می‌شود، گسترش حق شهروندی سیاسی غیرممکن می‌شد. بسط حق سیاسی نیز سهم بزرگی در محدود کردن قدرت طبقه سرمایه‌دار ایفا کرد. این حق به کارگران اجازه می‌داد تا از لحاظ سیاسی، برای انتخاب نماینده حافظ منافعشان در محیط پارلمان سازماندهی شوند. قدرت سیاسی فزاینده طبقه کارگر، به همراه حق قانونی (مدنی)، به استحکام شیوه‌های شناخته شده چانه‌زنی جمعی در صنعت کمک کرد؛ اما حق سیاسی طبقه کارگر، به نظر مارشال، اهمیت خاصی در ترویج «دولت رفاه» نداشته است. در مجموع، چنین تحولاتی به نحو آشکاری هم تأثیر تقسیم‌بندی طبقاتی و هم ماهیت تضاد طبقاتی را دگرگون کرده‌اند. مارشال بر این باور است که در طول یک صد سال گذشته، «شهروندی و نظام طبقه سرمایه‌داری در جنگ بوده‌اند». افزون بر این که شهروندی پیروز است، بدون این که کامیابی‌اش کامل باشد؛ زیرا نبرد طبقاتی، دیگر نظم سرمایه‌داری را به واژگونی تهدید نمی‌کند.^{۵۷}

بدین ترتیب، رشد و گسترش حقوق سه‌گانه شهروندی بسط طبقه متوسط در اثر رشد اقتصادی و گسترش بخش خدمات در مقایسه با بخش کشاورزی و صنعت، موجب تقویت نقش دولت رفاه در ارتقای رفاه عمومی و کاهش نابرابری شد؛ البته طبقات همچنان وجود دارند؛ ولی تضاد بین آن‌ها نهادینه و قانونمند شده است؛ بنابراین، آرمان برابری و «محو تمام نابرابری‌ها» که ادعای بعضی از جامعه‌شناسان نظام سرمایه‌داری غرب است، به‌طور کامل رد می‌شود. گیدنز، تصویر برابری در غرب را بسیار دور از واقعیت دانسته، می‌نویسد:

تأثیر طبقه ممکن است کم‌تر از آن باشد که مارکس تصوّر می‌کرد؛ اما کم‌تر حوزه‌ای از زندگی اجتماعی است که اختلاف طبقاتی در آن تأثیر نداشته باشد. حتی اختلافات فیزیکی با عضویت طبقاتی همبسته‌اند. افراد طبقه کارگر در مقایسه با کسانی که در گروه‌های طبقه بالا قرار دارند، به‌طور متوسط وزن کم‌تری در هنگام تولد دارند. میزان مرگ‌ومیر کودکان در میان آن‌ها زیاده‌تر است. در هنگام بلوغ، اندام کوچک‌تری دارند. کم‌تر از سلامت برخوردارند، و در سن پایین‌تری می‌میرند. انواع مهم اختلال روانی و بیماری جسمانی از جمله بیماری قلبی، سرطان، دیابت، ذات‌الریه و برونشیت، همگی در سطوح پایین‌تر ساخت طبقاتی، معمول‌ترند تا در سطوح بالا.^{۵۸}

در مجموع، گیدنز با توجه به معیارهای ذیل، جوامع پیشرفته سرمایه‌داری غرب را همچنان

«جوامع طبقاتی» می‌داند:

ا. تولید برای سود که مستلزم حاکمیت سرمایه خصوصی است، انگیزه اصلی پویایی نظام اقتصادی باقی می‌ماند؛

ب. مالکیت دارایی شخصی، به‌ویژه مالکیت سرمایه، بسیار نابرابر است؛

ج. تضاد طبقاتی، هم در عرصه سیاست و هم در میدان اقتصاد همچنان اهمیت بالایی دارد.^{۵۹}

وضعیت کنونی کشورهای توسعه‌یافته

تاکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر در کشوری، رشد اقتصادی، صنعتی شدن، تحرک اجتماعی، و مشارکت سیاسی در افزایش مداوم باشند، ساختار طبقاتی از قطبی شدن و نابرابری و فقر فزاینده فاصله گرفته، متعادل می‌شود، و به ادله چهارگانه پیشین، ساختار طبقاتی کشورهای توسعه یافته در قیاس با کشورهای کم‌تر توسعه یافته تعادل بیش‌تری خواهد داشت؛ اما وقایع دو دهه اخیر نشان می‌دهد که به‌رغم تداوم رشد اقتصادی و صنعتی شدن، دو عامل دیگر یعنی تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی تداوم چندانی نداشته‌اند؛ از این جهت اقتصاددانان، افزایش چشمگیری در بیکاری، نابرابری دستمزدها و نابرابری درآمدها در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری مشاهده کردند. چه اتفاق جدیدی پدید آمد و چه عنصر نوری موجب نابرابری بیش‌تر و فقر فزاینده و قطبی شدن ساختار طبقاتی کشورهای توسعه یافته شد؟ اتفاق جدید این بود که در دهه ۱۹۷۰، «انقلاب تکنولوژی اطلاعات»^{۶۱} نقطه عطفی در تکامل سرمایه‌داری به‌شمار رفت. عنصر نوری که وارد نظام سرمایه‌داری شد، بخش جدیدی از اقتصاد به نام «بخش دانش»^{۶۲} بود که در کنار سه بخش پیشین اقتصاد (کشاورزی، صنعت و خدمات) قرار گرفت. این عنصر، سلطه سرمایه بر نیروی کار را افزایش داد؛ کاراندوزی و سرمایه‌بری فن‌آوری را سهل‌تر، و جهانی شدن سرمایه را تسریع کرد.

«بخش دانش» از نخبگان اندک سرمایه‌گذار، دانشمندان، صاحبان فن، برنامه‌نویس‌های رایانه، مربیان و مشاوران خبره تشکیل شده است. امروزه در سه بخش قدیم اقتصاد سرمایه‌داری، یعنی در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات، فن‌آوری جایگزین نیروی کار آدمی شده است و میلیون‌ها کارگر در چرخه بیکاری قرار گرفته‌اند. فقط «بخش دانش» در حال رشد است؛ اما پیش‌بینی نمی‌شود که جز تعداد اندکی از صدها میلیون انسانی راکه در سال‌های آینده در نتیجه پیشرفت‌های انقلابی در علوم اطلاعاتی و ارتباطی حذف می‌شوند، به خود جذب کند. بدین ترتیب، ساختار اقتصادی جوامع صنعتی باگسترش صنایع پیشرفته و زوال صنایع تولیدی قدیم که حضور اتحادیه‌های کارگری در آن‌ها به‌طور سنتی نیرومند بوده، در حال تغییر است. اتحادیه‌های کارگری که مهم‌ترین مانع در راه راهبرد تجدید ساختار یک‌جانبه بودند،

تضعیف شدند؛ چون نتوانستند خود را به گونه‌ای تطبیق دهند که انواع جدید کارگران (زنان، جوانان و مهاجران) را شامل شوند، و در مکان‌های جدید (دفاتر بخش خصوصی، و صنایعی که دارای فن‌آوری پیشرفته بودند) و شکل‌های جدید سازمانی (بنگاه‌های شبکه‌ای در مقیاسی جهانی) فعالیت کنند؛^{۶۳} بنابراین، تحرک اجتماعی، کاهش می‌یابد؛ حق اجتماعی در مشارکت سیاسی، تضعیف شده، نابرابری و فقر، فزونی می‌گیرد و طبقه متوسط، کوچک و طبقات ثروتمند، و فقیر بزرگ می‌شوند.

عدالت برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته مسلمان

با وجود این که عدالت و برابری، آرمان اصلی اسلام و همه مسلمانان آزاده و غیور در طول تاریخ بوده و هست، بدبختانه کشورهای مسلمان نیز مانند دیگر کشورها به ویژه کم‌تر توسعه‌یافته‌ها، از نابرابری و فقر و قطبی بودن ساختار طبقاتی رنج می‌برند. تأسف بیشتر از این جهت است که وفاقی از سوی نخبگان و اندیشه‌وران در پیمودن مسیر توسعه منطبق بر ارزش‌های معنوی و عدالت‌خواهانه اسلامی دیده نمی‌شود. بعضی بر طبل «رشد اقتصادی» و «صنعتی شدن» در چارچوب نظام سرمایه‌داری می‌کوبند و یگانه ره سعادت را پیروی از غرب می‌دانند، و برخی دیگر که نابرابری و فقر را در تمدن صنعتی غرب آشکارا مشاهده می‌کنند و معنویتی هم در آن دیار ملاحظه نمی‌کنند، به «رشد اقتصادی و صنعتی شدن» روی خوش نشان نمی‌دهند و این دور را غلتک جاده صاف‌کن غرب می‌نامند.

دیدگاه درست آن است که رشد اقتصادی مستقل و با هویت، و صنعتی شدن مبتنی بر تکنولوژی مناسب، شرط لازم برابری است و نه شرط کافی. اگر نهادهای جامعه به گونه‌ای باشند که برابری را تأمین کنند و افزایش دهند، ساختار طبقاتی متعادل تر خواهد شد؛ ولی اگر نهادهای مالکیت و اشتغال به طور مثال، همچون سرمایه‌داری مبتنی بر «مالکیت خصوصی» و «قرارداد استخدام» باشند، فقر و نابرابری در فقدان تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی افزایش و ساختار طبقاتی قطبی می‌شود؛ بنابراین، جوامع مسلمان باید با تکیه بر مکتب اقتصادی اسلام که بر نهادهای اقتصادی «مالکیت مختلط» و «قرارداد استخدام و مشارکت» و سازکار اقتصادی «برنامه‌ریزی هدایت‌شده» تأکید دارد، اهداف رشد اقتصادی اشتغال‌زا، عادلانه، پایدار، مشارکت‌آفرین، و با هویت را تعقیب کنند. بدیهی است که در گام نخست باید نخبگان و اندیشه‌وران جوامع مسلمان بر ارزش‌های مندرج در مکتب اقتصادی اسلام «وفاق جمعی» یابند. بدون این وفاق، دیگر عناصر لازم برای تحقق اهداف پیشین، مانند اخلاق و منش رهبران درجه اول کشور، مسؤولان سالم و خیرخواه و توسعه‌گرا، و مشارکت مردم مؤثر نخواهند بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جونل شارون: *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.
 ۲. برآورد بر پایه آمارهای اداره آمار ایالات متحده آمریکا، ۱۹۹۵.
 ۳. ثروت، شامل دارایی و درآمد، و دارایی شامل (املاک، مستغلات، کارخانه‌ها، سهام، کالاهای بادوام و...) و درآمد، شامل (اجاره بها، حقوق، دستمزد، بهره و سود) است.
 ۴. کمیته اقتصادی مشترک، کنگره آمریکا، ۱۹۸۶.
 ۵. ر.ک: جونل شارون: *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.
 ۶. هنگامی که مردم با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، به‌طور معمول به کنش متقابل می‌پردازند. آن‌ها همچنان که رفتار می‌کنند، رفتارهای یکدیگر را در نظر می‌گیرند.
 ۷. گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵، ترجمه: غلامحسین صالح‌نسب، ضمیمه مجله جهاد، سال ۱۵، ش ۱۸۰ و ۱۸۱، ص ۸.
 ۸. پ. تیرل‌آل: *رشد و توسعه*، ترجمه: منوچهر فرهنگ و فرشید مجاور حسینی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸، ص ۵۳.
9. World Development Indicators, the world Bank, 1998, PP. 68 - 70.
۱۰. ر.ک: جریمی ریف کین: *پایان کار*، ترجمه: حسن مرتضوی، انتشارات دانش ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۷۷.
 ۱۱. ر.ک: ناصر جهانیان: *تحول مفهوم توسعه و ارتباط آن با دین*، قیسات، ش ۷، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۱۳.
 ۱۲. آنتونی گیدنز: *پایان مدرنیست*، ترجمه: محسن ثلاثی، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۶۷.
 ۱۳. همان، ص ۶۹.
 ۱۴. جریمی ریف کین: *پایان کار*، ص ۸۸ و ۸۹.
 ۱۵. همان، ص ۳۷ - ۳۹.
 ۱۶. بیکاری دوره‌ای، به آن نوع بیکاری اطلاق می‌شود که در پی رکود فعالیت‌های اقتصادی پیش می‌آید.
 ۱۷. بیکاری ساختاری، آن نوع از بیکاری است که به عللی مانند هر چه بیش‌تر ماشینی‌کردن پاره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه صنایع، پیش می‌آید.
 ۱۸. جانانان اچ. ترنر: *مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی*، ترجمه: محمد فولادی و محمد عزیر بختیاری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، چ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
 ۱۹. در برابر نظام‌های برده‌داری، کاست، و فنودالی.
 ۲۰. ژرژ گورویچ: *مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی*، ترجمه: باقر پرهام، شرکت‌های سهامی کتابهای جیبی، چ ۲، ۱۳۵۸، ص ۱۹۸.
 ۲۱. پایگاه اکتسابی یا محقق (achieved Status) در مقابل پایگاه محوّل (ascribed Status) است که به نظام‌های قشربندی کاستی و فنودالی و... تعلق دارد. پایگاه محوّل یعنی پایگاهی که به مردم احاله شده است؛ بنابراین، پایگاه و موقعیتی است که هیچ‌گونه کنترل و اختیاری در آن ندارد. پایگاه شخصی در نظام کاست آشکارا مشابه پایگاه والدین او است و هیچ راهی برای تغییر آن ندارد.

۲۲. یان رابرتسون: *درآمدی بر جامعه*، ترجمه: حسین بهروان، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چ ۱۳۷۴، ص ۲۰۶.
۲۳. همان، ص ۲۰۷.
۲۴. ر.ک: پاتریک نولان و گرهارد لنسکی: *جامعه‌های انسانی*، ترجمه: ناصر موقفیان، نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۵۰۶-۵۰۸.
۲۵. رشد اقتصادی عبارت از افزایش کمی درآمد ملی یا محصول ناخالص ملی یک جامعه طی یک دوره زمانی معین است. طبق این تعریف، رشد اقتصادی همان رشد تولید ناخالص ملی است که به‌طور معمول آن را بر حسب درصد تغییرات افزایش درآمد ملی جامعه در مقایسه با سال پیش یا دوره قبل اندازه‌گیری می‌کنند. (ر.ک: غلامعلی فرجادی: *درآمدی بر نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی*، نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۱)
۲۶. ر.ک: گیلیس و دیگران: *اقتصاد توسعه*، ترجمه: غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷ و ۱۳۹.
۲۷. درآمد سرانه ملی کشور، شاخص مناسبی برای تشخیص تفاوت میان کشورهای جهان است. درآمد ناخالص ملی، همان ارزش پولی همه کالاهای تولیدی و خدمات انجام شده در کشور در طول یک سال است. اگر این مبلغ را به تعداد جمعیت کشور تقسیم کنیم، رقم به دست آمده، همان درآمد سرانه ملی است. به دیگر سخن، درآمد ناخالص ملی نشان‌دهنده ثروت تولید شده در کشور است. درآمد سرانه ملی همچنین کارایی شخص را در کشور نشان می‌دهد.
۲۸. پی‌یر مایه: *رشد اقتصادی*، ترجمه: علی محمد فاطمی‌قمی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۸ و ۹ و ۲۰-۲۷.
۲۹. گرچه درآمد سرانه، شاخص مفیدی برای تشخیص توسعه‌یافتگی است، نارسایی‌های بسیاری دارد: یکی از نارسایی‌ها این است که برای قابل مقایسه کردن آن باید به یک پول مشترک، معمولاً دلار آمریکا، تبدیل شوند؛ اما نوسان‌های نرخ ارز طی زمان سبب می‌شود که درآمد دلاری و رتبه‌بندی کشورها به‌طور مداوم تغییر کند؛ هر چند وضعیت اساسی (رفاه واقعی مردم) بسیار کم تغییر می‌یابد. راه حل این مشکل استفاده از یک مجموعه قیمت یک‌سان، معمولاً قیمت‌های ایالات متحده آمریکا، برای اندازه‌گیری تولید هر کشور است؛ بنابراین، قیمت اصلاح سر در هند با همان قیمت ایالات متحده اندازه‌گیری خواهد شد. به همین نحو، در مورد یک تن گندم، یک تلفن یا یک ماشین رفتار می‌شود.
- این روش اندازه‌گیری، روش برابری قدرت خرید PPP (Purchasing power parity) خوانده می‌شود. این معیار، مقایسه دقیق تری از درآمد کشورها به دست می‌دهد.
30. 1998 World Development Indicators, the World Bank, the International Bank, 1998, pp. 12 - 14.
۳۱. دیوید کلمن، و فورد نیکسون: *اقتصادشناسی توسعه‌نیانگهی*، ترجمه: غلامرضا آزاد (ارمکی)، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی وقتی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۸۹-۱۰۰.
۳۲. ر.ک: گیلیس و دیگران: *اقتصاد توسعه*، ص ۳۴ و ۳۵.
33. clark kerr.
۳۴. استفان واگو: *تغییرات اجتماعی*، ترجمه: احمد غروی‌زاد، ص ۱۶۹.
۳۵. آنتونی گیدنز: *جامعه‌شناسی*، ص ۵۷.
۳۶. Acre جریب فرنگی که معادل ۴۰۴۷ مترمربع است.
۳۷. جرمی ریف کین: *پایان کار*، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

38. Colin Clark; Jean Fourastié.

۳۹. گی روشه: *سازمان اجتماعی*، ترجمه: هما زنجانی‌زاده، سمت، ۱۳۷۵، ص ۸۷.

۴۰. پ. تیرل وال: *رشد و توسعه*، ص ۹۴ و ۹۵.

۴۱. محمدنقی شهیدی: *انتقال فنون (تکنولوژی) و صنعتی کردن کشورهای در حال توسعه*، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۶.

۴۲. ای. اف. ک. ارگانسکی: *سیاست جهان*، ترجمه: حسین فرهودی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۳، ۱۳۵۵، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۴۳. البته مدیران مؤسسه‌های بزرگ صنعتی و بازرگانی، هنر پیشگان تراز اول یا ورزشکاران حرفه‌ای، درآمدهایی بیش از ۱۰۰ برابر درآمد افراد پله‌های پایین به دست می‌آورند.

۴۴. جین وگرهارد لنسکی: *سیر جوامع بشری*، ص ۴۹۹ - ۴۵۱.

۴۵. مسعود چلبی: *جامعه‌شناسی نظم*، نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۴۶. جونل شارون: *ده پرش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ص ۱۰۶.

47. social mobility.

۴۸. آنتونی گیدنز: *جامعه‌شناسی*، ص ۲۴۴.

۴۹. جین وگرهارد لنسکی: *سیر جوامع بشری*، ص ۴۶۱ - ۴۶۳.

۵۰. ر. ک: بحث «نظام طبقاتی» صفحه ۹ همین نوشته.

۵۱. ر. ک: مسعود چلبی: *جامعه‌شناسی نظم*، ص ۱۸۰ و ۱۹۴.

52. Ralph Dahrendorf.

53. Institutionalisation of class conflict.

۵۴. حسن ملک: *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی*، ص ۸۷.

55. T.H. Marshall.

56. citizenship Rights.

57. sociology: Abrief but critical intraduction, Antony Giddens, the Macmillan press Ltd,

second Edition, 1986, pp. 52-53.

۵۸. آنتونی گیدنز: *جامعه‌شناسی*، ص ۲۲۹.

59. sociology: A btief Giddens, p. 56.

۶۰. قطبی شدن، فرایند خاص نابرابری است و زمانی رخ می‌دهد که دو سری طیف توزیع درآمد یا ثروت، سریع‌تر از بخش میانی این طیف رشد کند و بدین ترتیب، میانه توزیع ثروت کوچک شده و تفاوت‌های اجتماعی بین جمعیتی که در دو سوی این طیف قرار دارند، تشدید شود.

۶۱. در دهه ۱۹۷۰ تکنولوژی‌های مبتنی بر الکترونیک یعنی میکروالکترونیک، کامپیوتر و مخابرات در سطحی گسترده انتشار یافتند.

62. Knowledge sector.

۶۳. ر. ک: مانوئل کاستلز: *عصر اطلاعات*، ترجمه: احمد علیقلیان، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۶۹ و ۳۳۱.